

دکتر رضا آیرملو
پروفیسور جامعہ شناسی - سوئڈ

خیزش و فروپاشی تاریخی "اتوپیای انقلاب ۱۳۵۷"
(و عواقب روانی-اجتماعی آن)

فصل اول- در سوگ انقلاب اتوپیائی فروپاشیده

تکوین تاریخی اتوپیا

به استناد انسیکلوپدی "بریتانیا" آغاز کاربرد کلمه "اتوپیا" (**Utopia**) ۳ در دوره جدید

(یعنی پس از دوره عتیق یونان، آنجا که افلاطون کتاب اتوپیائی "جمهوریت" را نوشت)

به رمان توماس مور (Thomas More) در سال ۱۵۱۶ بر می‌گردد. توماس مور از طریق نامگذاری رمان خود به "جامعه اتوپیا"، می‌خواست عنوان کند که روایت رمانش صرفاً "ذهنی" است. و به همین سبب، انتقادات موجود علیه نظام سیاسی حاکم بر جامعه وقت انگلستان نمی‌بایست جدی گرفته شده، به عواقب کیفری و واکنش‌های سیاسی منجر گردند.

پس از توماس مور، نمونه انتخابی "جامعه اتوپیا" مورد تقلید بسیاری قرار گرفت. این تداوم، در قرن بعد (قرن ۱۷) با آثاری همچون "آتلانتیک جدید، ۱۶۲۷" فرانسیس بیکن (Francis Bacon) ادامه یافت. بیکن در این اثر از جامعه ایده‌آلی سخن به میان می‌آورد که بر دانش‌ها و دست‌آوردهای علمی بشر، و نه بر باورها و ذهنیت‌های ایده‌آلی فرابشری، بنا شده است.

در قرن ۱۸ میلادی، اندیشه برقراری جامعه ایده‌آلی بر دو اصل اساسی بنا می‌شد:

۱. باور به پیشرفت و بهبودی عمومی بشر و،

۲. خوش بینی نسبت به توسعه اجتماعی و تحول آن.

در این قرن، مفهوم اجتماعی اتوپیا صراحت بیشتری یافت و گذر تاریخی آن بازشناسی شد. واقعیت تاریخی این است که باور به یک دنیای متفاوت و بهتر ذهنی،

۳ کلمه "اتوپیا"، در اصل یونانی است و به معنای "ایده‌آل"، به خصوص "ایده‌آل یا جامعه ایده‌آلی" است که در واقعیت و صحنه عمل، قابل تحقق و پیاده کردن نیست. اتوپیا" در زبان فارسی نام‌های مختلف یافته و به معادل‌های عدیده ترجمه شده است. ر. ک. به جامعه‌شناسی آریانپور (داریوش آشوری (ویراستار)، واژگان فلسفه و علوم اجتماعی، انتشارات آگاه، ۱۳۵۵، تهران. و همچنین حسن پویان (مترجم)، فرهنگ جامعه‌شناسی، انتشارات چاپخش، ۱۳۶۷، تهران). در این کتاب، نسبت به مورد، ترم "اتوپیا" و همچنین معادل‌های فارسی "آرمانی"، "آرمانشهر"، "جامعه آرمانی" و "مدینه فاضله" مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

همراه با انسان به دنیا آمده و همراه با توسعه زندگی اجتماعی، شکل و محتوای جدید به خود گرفته، به رنگ و بوی مناسب هر عصر و زمان در آمده است. این امید و باور ذهنی به بهروزی در آینده ای نامعلوم" (مفهومی که اتوپیا نامیده میشود) همراه با انسان به اقوام و گروه های اجتماعی و مذهبی راه یافته، و در باور ذهنی گروه های اجتماعی مختلف و ملت ها جا گرفته است. عمومیت اعتقاد به اتوپیا تا به حدی است که هیچ گروه دینی، قوم و ملتی نیست که در جریان تاریخ تحولات خود به جامعه ای خیالی چشم ندوخته، و دل در گرو باوری ذهنی به "نجات در آینده ای نه چندان دور" ننهاده باشد. از این رو، اتوپیا نه موضوع امروز و فردا، و نه به قوم، ملت یا جامعه خاصی تعلق دارد.

این اصول اعتقادی در زمینه فلسفی بعداً" به گرایشی منجر شدند که جستجوی یک زندگی متفاوت و ناشناخته، و در عین حال، پیشرفته و سعادت‌مندانانه را هدف قرار می داد. رمان "روبینسون کروزوئه" دانیل دفو (Daniel Defoe) نمونه ای از این گرایش بود. این گرایش در تداوم خود، با آرزوی بازگشت انسان به طبیعت و جستجوی یک "جامعه فاضله و سعادت‌مند" در آن، راه تفکرات "رمانتیک" را هموار کرد. از آن میان، نوشته های ژان ژاک روسو (Jean-Jacques Rousseau)، متفکر بزرگ و ایده‌دهنده انقلاب فرانسه را باید نام برد. این نوشته ها با تأکید به

یک- باور به نیکی انسان و،

دو- امکان تحقق عدالت اجتماعی،

بر آن بودند تا با بهره مندی از دانش و احترام به "حقوق طبیعی انسان"، و همچنین از راه تنظیم "قراردادهای اجتماعی" عادلانه تر، می‌توان به بهبودی اجتماعی و اعتلای زندگی عمومی یاری رسانید، و شرایط را برای پیشرفت و بهبودی عمومی فراهم آورد. بر این باور:

تغییر و تحول اجتماعی، نه فقط ممکن، بلکه بر خلاف تبلیغات نیروهای گذشته گرا و ارتجاعی، جزء قانونمندی‌های عمومی جامعه بشری به حساب می‌آید، و حتا قابل متوقف کردن نیست^۴. ضمناً، تغییرات اجتماعی در همه عرصه‌های زندگی - از اقتصادی و سیاسی تا فرهنگی و هنری-

لازمه بهبودی، پیشرفت و رفاه و ترقی بشر و جامعه بشری است. تا جایی که به شهادت تاریخ:

۴ تغییر و تحول اجتماعی غیر قابل توقف، ولی تا حد معینی، قابل به تأخیر انداختن است. برای مطالعه بیشتر ر. ک. به "توضیح شماری ۷، تحت عنوان "انقلاب، اصلاحات و رویش"، در پایان این کتاب.

- ۱- بدون تغییرات اساسی در ساخت و سیستم اجتماعی^۵ و،
- ۲- بدون رها شدن از باورهای کهنه و اعتقادات گذشته‌گرا،

هرگونه بهبودی و پیشرفت اجتماعی ناممکن است و بر عکس. یعنی رهائی از خرافات ذهنی هم راه رسیدن به بهبودی و پیشرفت را هموار میکند، یا باید فراهم کند. هر بهبودی و پیشرفت اجتماعی هم لزوماً باید قبل از همه بتواند به رهائی افکار عمومی از باورهای کهنه یاری رسانیده، رهائی از تابوهای ذهنی و فرهنگی را تسهیل سازد.

قرن نوزدهم، قرن نگرش عمیق‌تر به جامعه انسانی و قرن زایش تئوری‌های بزرگ اجتماعی است. این قرن با ظهور "سوسیالیست‌های اتوپیست یا ایده‌آلی"، همچون هنری سن سیمون (**Henri de Saint Simon**) آغاز می‌شود. نوشتجات سیمون تا سال مرگش، ۱۹۲۵، به برپائی جنبش اجتماعی سن‌سیمونیزم (**Saintsimonism**) منجر می‌گردد. این جنبش، همراه با سایر تلاش‌هایی که برای برقراری جامعه "سوسیالیستی ایده‌آلیستی" و استقرار نظم جدید "زندگی اشتراکی، کمونی و رفیقایانه مردم" به عمل می‌آید، راه زمینی کردن افکار اتوپیائی و ایده‌آلی این دوره از تاریخ بشر را هموار می‌کند.

تحولات این دوره همچنین ظهور دانش‌های اجتماعی زمینی‌تر و عینی‌تری را به دنبال می‌آورد. در این مورد می‌توان از جامعه تعاونی فارغ از بهره‌کشی چارلز فوریر (**Charles Fourier**) در سال ۱۸۲۷ و جامعه ایده‌آلی روبرت اوون (**Robert Owen**) در سال ۱۸۳۴ نام برد.

جنبش‌های "سوسیالیستی اتوپیائی" این دوره، با تلاش اتینه کابت (**Etienne Cabet**) برای ساختن یک جامعه کمونیستی در یک منطقه کولونی‌نشین ایالات‌متحده و کارهای ادوارد بلامی (**Edward Bellamy**)- که در سال‌های دور و بر ۱۸۸۷ می‌خواست با بکاربردن تکنیک و تکنولوژی، جامعه‌ای بی‌طبقه بسازد - ادامه می‌یابد. در این مسیر، آثار و تلاش‌های متعددی نیز به منصفه ظهور می‌رسند که بخشی از آن‌ها، به سبب کاربرد تکنیک و تکنولوژی در بارآوری و ساخت "جامعه اتوپیائی فاقد بهره‌کشی"، به صورت دست‌آوردهای "علوم تخیلی" (**Fiction Science**) طبقه‌بندی می‌شوند.

^۵ "ساخت یا ساختار" عبارتست از اجزاء و روابط درونی بین عناصر تشکیل‌دهنده یک پدیده، در حالی که "سیستم" به هر واحد یکپارچه‌ای که کارکردی دارد و از عناصر مختلف تشکیل یافته اطلاق می‌شود.

نیمه دوم قرن نوزدهم همراه با نیمه اول قرن بیستم، آغاز زایش و استقرار نظریه‌های طبقاتی و جنبش‌های "سوسیالیسم علمی" است، و به تلاش انسان این دوره، برای ساختن "جامعه آرمانی بی‌طبقه کمونیستی" تعلق دارد. در این دوره، تلاشها و مبارزات اجتماعی "سوسیالیسم ایده‌آلیستی" دوره‌های پیشین، در زمین انقلابات عینی کمونیستی به‌بار می‌نشینند؛ و جای پیشروان سوسیالیسم ذهنی و اتوپیائی قرن نوزدهم را، نسل جدیدی از مبارزان اجتماعی پر می‌کنند که بهشت‌نهایی را،

نه در خارج از جوامع موجود یا در جزیره‌ها و کلونی‌ها، بلکه در بطن جامعه امروزی،

و آنهم از طریق خردکردن "دولت‌های طبقاتی" و "سیستم‌های استعماری" موجود، جستجو می‌کنند.

همراه با تحقق انقلاب سوسیالیستی و برپایی نظام آرمانی شوروی،

- نظامی که می‌بایست به آرمان‌های مربوط به جامعه بی طبقه و بدون بهره‌کشی انسان از انسان، جامعه عمل بپوشاند-

"اتوپیست‌های خوشبین"، با امیدواری تمام بر عمیق‌تر شدن یک انقلاب جهانی و برقراری جامعه ایده‌آلی بی‌طبقه جهانی تأکید می‌کنند. اما همزمان با آن، نسل جدیدی به صحنه می‌آید که به سبب بدبینی و انتقاد و ناامیدی از تغییرات و انقلابات جاری، به نسل اتوپیست‌های بدبین یا ضداتوپیا (dystopi) معروف می‌گردند. از آثار این دوره می‌توان کتاب معروف "قلعه حیوانات" اثر جرج اورول (George Orwell) در سال ۱۹۴۵ را نام برد.

با وجود این بدبینی‌ها، اتوپیا و تفکر آرمانی "خوشبینانه"، همچون خیالی شفافبخش همراه با انسان‌های ستمدیده باقی می‌ماند، و مردم تحت ستم امروزی را نیز، به طور ذهنی و عینی تا نیل به شهر آرمان‌هایش همراهی می‌کند. اینجاست که نسل جدیدی از اتوپیست‌ها، و این بار نمایندگان و مدعیان جدید "عدالت اجتماعی" همانند فمینیست‌ها، مدرنیست‌ها، پسامدرنیست‌ها، مبارزان ضدنژادپرستی، عدالتخواهان اجتماعی، طرفداران محیط زیست، مبارزان ضد استعماری و ضد امپریالیستی و غیره و غیره در غرب،

و همچنین انواع جنبش‌های روشنفکری، مدرنیست‌ها، استقلال‌طلبان ضد استعماری و مبارزان ضد امپریالیستی همراه با جنبش‌های فقیران و حاشیه‌نشینان، در

چهارگوشه جهان تحت ستم و فقرزده پا به میدان می‌گذارند.

- مارتین لوترکینگ، برادری و برابری سیاه و سفید را خواب می‌بیند.

- چه گوارا می‌خواهد محرومان و فقیران دنیا را بر علیه نظم ناعادلانه موجود بشوراند.

- هوشی مین بر آنست تا "پوزه تمدن ناپالم های امریکا را در پای دیوارهای هوئه به خاک بمالد" (امه سزر) و،

- ارنست کالنباخ (Ernest Callenbach)، نویسنده آمریکائی، در رمان تخیلی خود به نام "اکوتوپیا" که در سال ۱۹۷۵ انتشار یافت، از یک جامعه ایده‌آلی اکولوژیکی-فمینیستی در کالیفرنیا سخن به میان می‌آورد.

اینان و آثار و تولیدات فراوان دیگر علمی و اجتماعی، از نویسندگان ادبیات گرفته تا محققان، عالمان، و همچنین فعالان، رهبران و نمایندگان تحولات و جنبش های اجتماعی، در تداوم نیمه دوم قرن پرشتاب و متحول بیستم، بر هر چه غنی‌تر شدن آرزوها و ایده آل‌های بشر برای برپائی یک جامعه آرمانی می‌افزایند. این امواج همه جانبه، در پروسه تولید و بازتولید خود، به باروری افکار و اندیشه‌ها، و اعتلای آرمان‌ها، انتظارات و ایدئولوژی‌های جدید اجتماعی در چهارگوشه جهان یاری می‌رسانند.

در آغاز دهه پایانی قرن بیستم، فروپاشی سوسیالیسم در شوروی و اقمار آن در اروپا، از نو، موج جدیدی از تفکرسازان بدبین، نسل جدید معروف به ضداتوپیا را به صحنه می‌آورد. برخی از اینان، حتا تخریب دیوار برلین و پیوستن آلمان شرقی سوسیالیستی به آلمان غربی کاپیتالیستی را،

- نه فقط به عنوان شکست یک تجربه و بلوک بندی سیاسی-

بلکه به صورت "پایان دوره اتوپیای کمونیسم" و حتی بالاتر از آن، پایان دوره آرمانهای اتوپیائی برابری و مساوات اجتماعی- سیاسی" بشر اعلام می‌کنند. و "تکامل تاریخی جوامع بشری" و "انقلابات تاریخی مردم تحت ستم" را "رؤیاهای دست نیافتنی" و "خوابهای شیرین غیرقابل تعبیر و تحقق" بشر نام می‌گذارند.

- فروپاشی اتوپیای جهانی و ظهور ضد اتوپیا

از دید تاریخ اتوپیا، فروپاشی نظام سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن از همه اتفاقاتی که تا کنون برای جوامع اتوپیائی پیشین روی داده بود، بزرگتر و

هولناکتر بود. تجربه فروپاشی جامعه مدعی "نظام برابری طلب کمونیستی"، به همان اندازه که خیزش عینی اش در افکار عمومی مردم جهان طوفان ایجاد کرده بود، همچون زمین لرزه ای مهیب، امیدهای بسیاری را نابود کرد و از نو این سوال بود و نبود را مطرح ساخت که:

- آیا این تجربه نشان از آن دارد که امکان نیل به جامعه ای برابر و بدون "بهره‌کشی انسان از انسان" ناممکن است، و به قول جرج اورول، نتیجه همه انقلابات به حکومت بس زشت‌تر و توتالیتر "خوک‌ها" منجر می‌گردد، یا باید همه فروپاشی‌ها، منجمله سرنوشت شوروی را، فقط و فقط در حد تجربه ای دید که راه را برای تجربه‌های دیگر بشر هموار می‌کنند؟

- آیا این شکست و فروپاشی، نشان می‌دهد که اصل فکر و اساس ایده "تغییر ریشه ای قراردادهای اجتماعی و اقتصادی"، (مثل "خرد کردن نظام طبقاتی"، "توزیع برابر ثروت ملی و امکانات عمومی جامعه")

با سیستم ساختاری و کارکردهای جامعه بشر امروزی خوانائی ندارند، یا باید علل شکست این و هر نمونه ناموفق دیگر را در زمان و مکان این تجربه‌ها، و همچنین در شکل سازماندهی افکار و اندیشه‌های اتوپیایی "برابری و آزادی" در کشور و جامعه مربوطه و ساخت اجتماعی و تاریخی این تجربه‌ها، کشورها و روابط جهانی جستجو کرد؟ به بیان دیگر:

۱- آیا باید فاتحه تحقق عینی اتوپیای "گذر از نظام های نابرابر طلب طبقاتی (سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری) به برابری "جامعه بی طبقه سوسیالیستی - کمونیستی" را خواند، و هر الگوی آینده‌نگری از این دست را فقط اتوپیایی فرض کرد که هرگز جامعه عمل نمی‌پوشند،

۲- یا باید به تاریخ و تجربه تاریخ تکامل بشر اعتماد کرد، امید برپائی جامعه ای برابر و فارغ از بهره‌کشی طبقاتی را در فکر و ذهن خود پرورش داد. از آن هم اتوپیا ساخت، در قصه های لالائی سر گهواره ها زمزمه کرد، و در لحظه های مناسب تاریخی هم به دنبال آن آرمان بزرگ و رؤیای تاریخی بشر

به راه افتاد،

مبارزه کرد،

جان به راهش نهاد،

جنگید و،

با چنگ و دندان بدان نائل شد و از آن محافظت کرد ؟

اما آیا فرض اول میتواند درست باشد؟ به بیان دیگر، اگر فکر کنیم که فرض اول

درست، و بهبودی بنیادی مناسبات اجتماعی و اقتصادی ناممکن است، در آن صورت چه پاسخی به تاریخ و قانونمندی های به اثبات رسیده آن می توان داد؟ مگر تاریخ بشر از طریق همین آرمان سازی ها و مبارزات رهائی بخش از فقر و بهره کشی بدوی به امروز مدنی نرسیده است؟ آیا جز این است که تاریخ از مجموعه آرمان های اجتماعی بی تشکیل شده که روزی جز خیالی خالی بیش نبودند، و امروز تا جایی واقعیت یافته اند که انگار از آغاز، همزاد انسان و فرزند انسانی بوده اند؟ آیا می توان در برابر این واقعیت های تاریخی چشم فرو بست و به این همه تحولات قانونمند بشر و جامعه بشری هیچ بهائی نداد؟ اگر نه، پس:

- نمی توان نظریه های ناامیدانه ای را که مدعی پایان ایده آل های اجتماعی و مدعی به سرآمدن زمان دگرگونی های بنیادی و انقلابات اجتماعی و اقتصادی اند، پذیرفت و به ادعاهای نمایندگان گوناگون آن تن داد!

در ضمن، تاریخ قرن اخیر، فقط تاریخ فروپاشی جوامع اتوپیایی دیروز،

- جوامع شوروی و زندگی کمونی و سوسیالیستی-

نیست، تاریخ تحقق این اتوپیا و برپایی جوامع آرمانی کمونی و شورائی مدعی رهائی از بهره کشی طبقاتی، جنسی، نژادی و غیره هم هست. این هر دو، یعنی چه "برپایی" یا "فروپاشی" این اتوپیای تاریخی بشر به تنهایی تجربه ای بس عظیم است. این هر دو، نه فقط به معنای برقراری یک جامعه اتوپیائی ی فروپاشیده اند، بلکه در همان حال، به معنای اثبات این واقعیت تاریخی هم هستند که:

- زمین جامعه امروزی، بیش از پیش، آماده رویاندن، رشد دادن و گل دادن باورها و ایده آل های ذهنی و تاریخی بشر است. به معنی این است که باز هم میتوان جامعه ای متفاوت، برابرتر و عادل تر به وجود آورد. به این معنی است که "هر دم از این باغ بری می رسد" و هر بری، چه نیک یا بد، نشان از آن دارد که رشدی در جریان است و تغییری در راه!

در عین حال، می دانیم که جوامع شورائی سوسیالیستی-کمونیستی تنها نمونه های اتوپیائی تحقق یافته بشر امروزی نیستند. قرن حاضر، قرن تحقق اتوپیای "جامعه سرمایه داری پسامدرن"،

(سرمایه داری متکی به تولید، مصرف، رفاه و تضمین های اقتصادی، اجتماعی و حقوق ناشی از دموکراسی های مدرن)

هم هست. قرن تحقق جامعه سرمایه داری متکی به انقلابات تکنولوژیکی بی بهره کشی از انسان را به حداقل می رساند نیز هست. قرن معجزات مکرر در

عرصه‌های مختلف علمی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هم است. اکنون در دوره‌ای زندگی می‌کنیم که در بخش بزرگی از جهان، دست‌آوردهای اجتماعی، صنعتی و تکنولوژیکی چنان عظیم و باورنکردنی‌اند که حتا در مقام مقایسه با آرزوهای اتوپیایی یک یا نیم قرن گذشته، نه یک گام، بل صدها گام و مرحله جلوتر رفته‌اند. موفقیت‌های بزرگ، چه در عرصه‌های صنعت و تکنولوژی، یا در عرصه‌های رفاه اجتماعی و اقتصادی، امکانات ناهمانندی را برای تقلیل بهره‌مکشی و ستم و ظلم اجتماعی در بخش بزرگی از جهان فراهم آورده است. احترام به "حقوق بشر" و آزادی‌ها و حقوق فردی و جمعی ناشی از آنها، به قانونی شدن دگراندیشی و پلورالیسم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی منجر شده است. و استقرار دموکراسی‌های سرمایه داری مدرن،

- با وجود همه کاستی‌ها و کمبودهای عظیم شان -

به روابطی در جوامع مختلف بشری دامن زده که به خواب انسان‌های ایده‌آلیست قرن نوزدهم که نه، به خواب انسان آرزومند نیمه اول قرن بیستم هم نمی‌آمد. در زمینه تکنولوژی و علوم، دست‌آوردها چنان عظیمند که هر روز و هر ساعت، داستانی از کتاب‌های علوم تخیلی به تحقق می‌پیوندد. در واقع، دست‌آوردها چنان سریع و شتابان گسترش می‌یابند که از سرعت فکر و تخیل بشر هم فراتر رفته‌اند. به طوری که امروزه روز، در بخش بزرگی از جهان، پس افتادگی بشر نسبت به دست‌آوردهای خودش، به یکی از موضوعات حادّ مورد بحث تبدیل شده‌است. امروزه دنیای پیرامون ما و حتا خانه و آشپزخانه هر کدام از ما مردم معمولی شهرنشین، پر است از ماشین‌ها، دستگاه‌ها و دست‌آوردهای تکنولوژیکی بی‌ی که هر کدام به‌تهائی، روزی نه چندان دور، خیالی بیش نبودند.

البته این موفقیت‌ها در همه جا یکی نبوده و نیست، و صد البته همراه با این موفقیت‌های بزرگ، ناموفقیت‌ها نیز،

- به خصوص در بخش تحت ستم جهان، و در کشورهای فقیر پیرامونی و تحت سلطه استراتژی استعمار نو ۶ -

عظیم بوده و هست. امروزه در بخش بزرگی از جهان پیرامونی، حاکمیت‌های مأمور نظام استعمار جهانی (یا آنچه که امروزه بازار جهانی خوانده می‌شود) باعث

۶ جهت اطلاع بیشتر در این زمینه ر.ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "استراتژی استعمار نو . . ."، چاپ و تجدید چاپ انتشارات امیر کبیر در ایران، و تجدید چاپ انتشارات آرش در استکهلم، و همچنین به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه‌شناسی نجات ایران"، ۲۰۱۱ میلادی، سوئد.

برکنار ماندن، محرومیت و حاشیه‌نشینی بخش عظیمی از مردم شهرهای میلیونی شده‌اند. همانگونه که در نمونه ایران می‌بینیم، مردم تحت ستم مناطق شهری، به طور طبیعی، هر از گاهی برای رودروئی با این وضع تحمیل شده، دست به طغیان و اعتراض می‌زنند. این اعتراضات به طور معمول به شدت سرکوب میشوند، ولی وقتی سرکوبی و حتی به کارگیری شیوه‌های غیر انسانی هم، قادر به جلوگیری از اعتراضات مردم تحت ستم نشدند، از سوی استراتژی سازان و مجریان نظام استعمارنو جهانی، مأموران جدیدی

(نمایندگان آرمانهای ملی و اپوزیسیون ترقی‌خواه و استقلال طلب که نه، بلکه آنانی که میتوانند از طریق هدایت مردم جهان فقیر و عقب‌مانده به بنیادهای تاریخی- مذهبی شان، صدای اعتراضات شان را در نطفه خفه سازند)
مأمور می‌شوند تا بر امواج اعتراضات و انقلابات مردم ناراضی،
- ولی سادهلوح و استعمار شده-

سوار شوند، و رهبریت اعتراضات مردم محروم جهان تحت استثمار مضاعف را از آن خود سازند. از این طریق، مدتی است که رهبران گوناگون فرصت‌طلب - در ظاهر برای نجات مردم و هدایت آنان به "اتوپیاهای ذهنی و آرمانهای اجتماعی-سیاسی مورد نیاز مردم"، ولی در اساس برای تحمیل هرچه بیشتر بهره‌کشی اربابان شان به مردم چشم و گوش بسته-
به عناصر آلترناتیو جهانی تبدیل شده‌اند. اینان

- با عناوین دهن پر کنی همچون "مبارزه با استعمارنو و امپریالیسم" یا "جهاد برای رفع بهره‌کشی و استثمار" و با شعارهای عوامفریبی همچون "مرگ بر آمریکا" و همانند اینها-

طوق بندگی سرمایه داری جهانی و عوامل داخلی آن را، برای مدتی دیگر، به گردن مردم محروم و ناراضی ما می‌اندازند. از این طریق، امروزه در بسیاری از کشور های بد اقبال در حاشیه مانده، نمایندگان فرهنگ های عقب مانده گی
- فرهنگ بنا شده بر بنیاد های دینی، نژادی، تاریخی و غیره-

به ابزار سیاسی تحمیل توده های فقیر و حاشیه نشین شهر و روستا تبدیل شده‌اند. اکنون مدتهاست که مأموران نوظهور بازار جهانی، با اجرا و تکرار اینگونه ترندهای بدیع و نوظهور گول زننده

- هم جریان سرمایه و کار و کالا را به سوی جهان مرفه در خارج و واسطه های آنان در داخل، برقرار و تضمین کرده و،

- هم مردم محروم و تحت ستم و بهره‌کشی را به بردگی تاریخی شان راضی ساخته‌اند.

این است که با وجود تغییرات و بهبودی های عمده در روابط جهانی بین کشورها و

ملت ها، کماکان جنگ، بیماری، فقر و نابرابری، و همچنین بیسوادی، جهل و کهنه‌پرستی، در بخش بزرگی از جهان فقیران تحت ستم قربانی می‌گیرد، و جامعه و مردم محروم را هر چه بیشتر به قعر تاریخ می‌رانند.

با این وجود، اگر روابط استعماری و استثماری جهان امروزی را با گذشته‌ها مقایسه کنیم، خواهیم دید که حتا "این شرایط ستمگرانه" در مقام مقایسه با انواع ستم و بهره‌کشی گذشته‌ها، به کلی متفاوت، و در بسیاری از زمینه‌ها بهبودی عمده‌ای را نشان می‌دهند. حالا دیگر هر از گاهی باد تحولات سیاسی-اجتماعی و اقتصادی در چهارگوشه جهان به طوفان اعتراضات مردم بدل شده، جوامع اسیر نهادهای عقب‌ماندگی را قدمی ولو کوتاه به سوی بهبودی، آزادی و رفاه پیش می‌برد. این تحولات ولو لحظه‌ای در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیکی منعکس شده، دلیل غیرقابل انکاری می‌سازند مبنی بر اینکه:

- "تاریخ برای انسان امروزی متوقف نشده است". **تاریخ نمرده** و حتی هر آن شتابان‌تر در حال تجدید حیات است!

یعنی اگر انسان قرن و قرن‌های گذشته، برای ایجاد یک حرکت کوچک اجتماعی در جهت آرزوهای اتوپیائی‌اش مجبور بود نسل‌ها به انتظار بنشینند، انسان امروزی، در طول فقط یک نسل، بارها و بارها مستقیماً" در جریان وزش طوفان‌های تاریخی و تغییرات بنیادی قرار می‌گیرد. این تغییرات گاهی چنان عظیمند که در مقام مقایسه با چند دهه پیش، بی‌شبهت به خواب و خیال نیستند، و حتی همانند ایده‌های اتوپیائی، واقعی و باور کردنی به نظر نمی‌رسند.

می‌بینیم که حتا اگر تحقق یک اتوپیای بشر در جاهائی با شکست مواجه شده، بسیاری دیگر از تصوّرات و خیال‌های بشر امروزی، در جاها و عرصه‌های دیگر، جامعه عمل پوشیده‌اند. این است که نمی‌توان انکار کرد که:

یک- تاریخ تحولات بشر و جوامع بشری کماکان در کار و حرکت رو به جلو است، دو- این تحولات به یک عرصه زندگی بسنده نکرده، در همه عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جریان دارد،

سه- با گذشت زمان، سرعت تحولات نیز در حال افزایش است، چهار- همراه با این تغییرات، اتوپیاها و آرمان‌های خیالی و ذهنی بشر نیز، بیش

از پیش رو به سوی زمینی، مردمی و عینی شدن گذاشته اند و، پنج- نقش مردم، حتا با وجود سرنوشت تحمیلی ناشی از استعمار نو و تسلط دیکتاتوری های جبار، در حال افزایش است. مردم امروزی حتی اگر نتوانند در مدتی کوتاه بر نهادهای و انواع نظام های بهره‌کشی فائق آیند، لاف این امکان را دارند که در مقاطع معین تاریخی، با مبارزه و ایستادگی جمعی و توده ای خود، عناصر واسطه و شیوه های بهره‌کشی جهانی را تغییر دهند، و مثلاً

- بین حکومت دینسالار از یک سو، و حکومت لائیک (جدائی دین از سیاست) از سوی دیگر، یا

- بین بازگشت به فرهنگ و سنت های کهنه محلی و قومی از سوئی، و پذیرش الگوهای توسعه متکی به قواعد مدرن جوامع صنعتی از سوی دیگر، دست به گزینش بزنند.

این همه به معنی افزایش قدرت، دخالت و تأثیر مردم در هر شرایط و کشور است. این است که هر چه زمان می‌گذرد، فضا برای جولان آرزوها، آرمان‌ها، اتوپیاها و انتظارات بی‌مرز بشر امروزی

(به عنوان پیش‌شرط‌های ذهنی ایدئولوژی‌های آزادی طلب آتی)

فراخ تر و به همان اندازه نیز، جا برای دوام و بقای گذشته‌گرایان و مرتجعین تاریخ تنگتر می‌گردد.

- ضداتوپیای نو و سوگ اتوپیای انقلاب ۵۷

با این وجود، دوره بدبینی پس‌اسویتسم (**Postsovietism**) بسیار عمیق و دامنه دار است و به سادگی می‌تواند به برپائی جریان‌های گوناگون ضداتوپیائی‌نو منجر شده، مستقیم یا غیر مستقیم در مورد امکان تحقق اتوپیاهای اجتماعی و آرمانی تردیدهایی را به وجود آورد. این تردید و ناباوری، درست زمانی مطرح می‌گردد که کشور ما هنوز از سوگ فروپاشی " اتوپیاهای ایرانی" و "انقلاب اتوپیائی ۵۷" خود،

- آنجا که قرار بود نان و نفت را به تساوی قسمت کنند ... -

نر هیده است.

می دانیم که مردم بر آمده از طبقه متوسط شهرنشین ایران، تحت شرایط فراهم آمده و خوش‌شانسی‌های ملی و جهانی، در طول قریب به بیست سال از آغاز دهه ۱۹۶۰، از یک رفاه رو به رشد نسبی برخوردار شدند و خود را در یک پروسه روبه‌رشد اقتصادی و اجتماعی یافتند. در این مدت، تحوّل و توسعه شهری، همراه با بهبودی اقتصادی و اجتماعی در شهرها، به برپائی فضای حیاتی نوینی منجر شدند. مردم

شهر نشین ایران، به خصوص مردم لایه‌های میانی شهری، تحت بهبودی‌های موجود اقتصادی و همچنین آگاهی عمیق‌تر از ستم سیاسی و نابرابری اقتصادی حاکم، در حول ذهنیت جدیدی از "جامعه فاضله ایرانی" گردهم آمدند. این جامعه آرمانی بر پایه اصولی عام و مشترک تاریخی مبارزه علیه "ظلم و بیعدالتی" یا آنچه "برابری برادرانه" خوانده می‌شد، بنا شده بود. و در زمان خود هدفهای مشخصی به شرح زیر را پی می‌جست:

۱. "تقسیم عادلانه درآمدهای نفتی،" رفع ستم طبقاتی،" و ایجاد عدالت در تقسیم و توزیع دست آوردهای نفتی و مادی جامعه،
۲. بهبودی و توسعه رفاه اجتماعی" و همچنین،
۳. "رفع سلطه دیکتاتوری حاکم، و لاجرم استقرار و بسط آزادی و دموکراسی".

این ایده آل‌ها در تداوم تغییر و دگرگونی در عرصه‌های مختلف زندگی شهری و همچنین به سبب تغییر شرایط جهانی، در سالهای میانی دهه ۱۹۷۰، هر چه بیشتر زمینی‌تر و عینی‌تر شدند، و به انتظارات و حرکات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پی انجامیدند که از آن به "انقلاب ۵۷" نام می‌بریم.

اما، آن حرکات و دستاوردهائی که انقلاب نامیده شدند، هنوز قدّ راست نکرده و ریشه در زمین نهادهای جامعه ندوانده بودند که به کنترل و تصرف نیروهای گذشته‌گرا و بنیادگرایان اسلامی در آمدند. در نتیجه، همه آنچه روزی "انقلاب"، دگرگونی، نوجویی و بدعت بود، به یکباره به کنترل نیروهای اسلامی در آمده، به آسانی سرکوب شدند. و جنبش انقلابی و اجتماعی رنگ و روی اسلامی گرفته نیز، نه فقط به توسعه و بهبودی اجتماعی و اقتصادی مورد نظر و ایده‌آلی منجر نشد، بلکه نظامی را جانشین نظم سابق کرد که:

- نه امکانات اقتصادی سابق را با خود همراه داشت و،
- نه حتا به آزادی‌های فردی آن فرصت ابراز میداد.

تحت این شرایط پدید آمده، مردم آرزومند شهر نشین، به خصوص مردم برآمده از طبقه متوسط شهرنشین ما ۷، خود را به‌ناگهان در محاصره نیروی کنترل کننده قدرتمندی مرکب از عوامل داخلی و خارجی یافتند. اینان مصمم بودند تا هر مخالفتی را با سرکوبی، اعدام، زندان و شکنجه پاسخ دهند و هر حرکت اجتماعی و سیاسی را متوقف سازند- که پاسخ دادند و متوقف ساختند.

۷ ر. ک. به توضیح شماره ۴ تحت عنوان "طبقه متوسط و افسار سنتی و مدرن در ایران" در پایان کتاب.

این بود که با فروریختن بت جهانی سوسیالیسم - که منشأ اشکال مختلف اتوپیاهای کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی بود- آثار و عواقب شکست اتوپیائی ۵۷ ایران هر چه بیشتر عمیق تر شد. در اینجا نیز، انسان سراسیمه آرزو برپاداده ایرانی، "با انتظارات جهان‌سومی خود"، نه فقط شاهد فروریزی جهان اتوپیائی دیگری شد، بلکه حتا پی برد که شهر ایده‌آلی کمونیستی-سوسیالیستی اش از مدتها پیش، از درون فروریخته بوده، بی آنکه کسی را یارای اعتراف بدان بوده یا فرصتی برای اجرای مراسم ختمش پیش آمده باشد. باید اشاره کرد که در اصل، هر نظام "سوسیالیستی" جز تجربه ای معین از یک مرحله معین از "گذر جامعه طبقاتی به "مدینه فاضله بی طبقه کمونیستی" نیست. اما در ایران و برای هواداران و شیفتگان "اتوپیای کمونیستی- سوسیالیستی ایرانی"، به سبب های مختلفی که ذکر خواهد شد، سوسیالیسم دیگر همچون یک "تجربه نوین اجتماعی"، یا نظام خاصی از "سازماندهی عادلانه تر اجتماعی" تجلی نمی‌کرد. در اینجا، سوسیالیسم یک شیوه جدید تقسیم کار اجتماعی هم نبود، بلکه "مدینه فاضله ای" بود که از طریق آمیخته شدن با آرمان‌ها و ایده‌آل‌های تاریخی و دوردست انسان ایرانی، شکل ایده‌آلی و ذهنی به خود گرفته و با بهشت آسمانی اسلامی، یا "جامعه صلواتی امام زمانی" برابری و رقابت میکرد. در این معنا، سوسیالیسم برای بخش بزرگی از مردم شهرنشین برآمده از طبقه متوسط ایران، همانند احکام آسمانی، مقدس و نامیرا بود و از همین رو، مبنای ارزیابی ارزش‌ها و معیار نگرش به زندگی به حساب می‌آمد.

تأثیر این شرایط جدید ناشی از خرد شدن پیکره های الهه های اتوپیائی در افکار و اندیشه مردم طبقه متوسط شهرنشین، بسیار عمیق بود و کل نظام فکری و روحی و حتا الگوهای ذهنی و فلسفی آنان را تحت تأثیر قرار داد. این تأثیر تا جایی تعمیق یافت که انسان امید باخته ایرانی، به جای آنکه گناه وضع فراهم آمده را به گردن "شکست انقلاب و کنترل آن به وسیله نیروهای فرصت طلب ارتجاعی" بیاندازد، اصل تغییر، دگرگونی و انقلاب را مسبب این همه بدبختی و ناکامی های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی فرض کرد، و در نهایت بدانجا رسید که انگار:

- تاریخ مرده است!
- آینده‌ای غیر از آنچه نیروهای ارتجاعی دلال بهره کشی جهانی در ایران تدارک دیده اند، وجود خارجی ندارد،

- هر تحوّل اجتماعی و مآلاً " هر انقلاب و اصلاحی، جز به از دست دادن دست‌آوردهای انسانی و مادّی و اجتماعی منجر نمی‌گردد و بالاخره،
- "همین است که هست!" و این سیستم اجتماعی و شیوه ی زندگی تحمیلی اسلامی‌شده، و همچنین حکمرانی کاست رهبران مذهبی شیعه‌گری، لباسی است که گویا از ازل به تن "فرهنگ ایرانی" و ایرانیان دوخته شده است. گویا حتا اگر تمام دنیا هم تغییر کند، برای ما و مردم ما، سرنوشتی جز این مقرر نیست و نمی‌تواند باشد. به قول جمعی از ضداتوپییائی‌های ناامید وطنی، انگار دینسالاری، ملاسالاری، و هر چه از سرکوبی، ظلم و ستم، و فقر و نابرابری اعمال می‌شود، "سرنوشت تاریخی و فرهنگی ماست و لاعلاج!"

چنین است که همه، به خصوص بخشی از مردم شهرنشین برآمده از "لایه‌های مدرن طبقه متوسط شهرنشین"

- این طبقه اجتماعی بالفعل مات‌شده‌ای که به طور بالقوه اندیشه‌ساز و بازیگر عمده تحولات اجتماعی ایران بوده و هست-

به تمام و کمال، تسلیم اندیشه‌های "ضد اتوپییائی" می‌گردند. و با دلسردی و ناامیدی تمام می‌گذارند تا سرنوشت سیاسی و اجتماعی‌شان
- که از دید آنان، "جبری و غیرقابل تغییر می‌نماید"-

به اجرا درآید و فردای خود را نیز خود بسازد.

امروزه، ناامیدی از امکان تغییر و تحول اساسی و ناپاوری به بهبودی شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی چنان عمق یافته که بخش بزرگی از مردم و حتا جمع بزرگی از تحصیلکردگان طبقه متوسط شهرنشین - چه در داخل یا خارج کشور- جز آنکه برای بهبود شرایط و پیشبرد تغییر و تحوّل در ایران، دست به دامن عبا و قباى نمایندگان و بانیان نوع به نوع اوضاع حاکم بر کشور و ملت دراز کنند، راه نجاتی نمی‌بینند. بسیاری

- ناامیدانه و ساده لوحانه-

راه برون‌رفت از "نظم وحشی شریعتمدار حاکم" را از این یا آن جناح از نمایندگان "شرع‌مبین" سؤال می‌کنند. و برای رهائی از اوضاع خراب و آشفته موجود، به کسانی روی می‌آورند و امید می‌بندند که شرف و مقام و ریاست‌شان مدیون این آشفستگی و خرابی است.

اینجاست که به خاطر این تسلیم ذهنی مردم ایران، سرمایه داری وابسته نوپا به دست نمایندگان اشرافیت و هزار فامیل بی فرهنگ مذهبی- سنتی ایران، بر سرتاسر جامعه ما حاکم شده‌است. تحت این هژمونی فرهنگی و تسلط اقتصادی، سیاسی و

اجتماعی مفاهیمی چون:

عدالت،

دموکراسی،

برابری،

برادری و

- هر آن چه که روزی به عنوان "اتوپای جامعه شهری ایرانی" به حرکات و طلبکاری‌های اجتماعی و اقتصادی جهت می‌داد-

معنی و مفهوم خود را از دست داده اند. طرز تفکر بنیادگرایان تازه به دوران رسیده‌ای که از قیل تصرف در آمد های نفتی به مال و جاهی رسیده‌اند، با زور شلاق و سنگسار، به زبان یکصدای رسانه‌های گروهی فتح‌شده بدل گشته‌اند. اسلامیان شریعت‌طلب و شریعت‌خواه بنیادگرا، هنوز هم قادرند با استحمار دینی توده ها، بخش بزرگی از فقیران جامعه شهری ما را دو زانو بنشانند، و با سلاح بهشت و جهنمی که انگار کلید در و دروازه اش را به دست دارند، از آنان برای پذیرش نظم وحشی اسلامی خود، اقرار و بیعت بگیرند. از نظر آنان و فرهنگی که اسلامی خوانده می‌شود، گویا هر کس به اندازه ای سیر یا گرسنه است که خداوند عادل و رحمان و رحیم مقرر کرده است!

امروزه برای تداوم این "نظم نابرابر طلب شریعت‌خواه"، همه "متخصصان و رایزنان مَقهور، مزدور، و تسلیم شده و تَوَّاب"،
- از سوپه های گوناگون-

گردد می آیند تا به مردم و فرزندان ایرانی تعلیم دهند که بهترین و درست ترین نظم موجود اجتماعی برای ایران و ایرانی، نظم "اسلام شریعت‌خواه حاکم" است. اینان میخواهند به مردم ایران بقبولانند که حتما اگر سیستم های عادلانه‌تر و انسانی‌تری در جهان وجود داشته باشند، این سیستم های عادلانه و مدنی با "فرهنگ ایرانی" سازگاری ندارند و قابل پیاده شدن در جامعه ایران نیستند!

با این ترفندها و بر اساس تعلیم مربوط به اینگونه "جبریت های فرهنگی"، هرگونه دگراندیشی و ابداع هرگونه آلترناتیو اجتماعی، به مثابه طغیان و جنگ علیه آن روابط اجتماعی پی به حساب می آید که

- گویا "خداوند رحمان و رحیم" بر اساس "فرهنگ ایرانی" و به طور اختصاصی برای مردم و جامعه ایران تدارک دیده است.

بر مبنای اینگونه تعالیم واژگونه دینی هم هست که هرگونه تردید در صحت و صلاحیت نظم حاکم، گویا! تردید به صحت نظم "عادل الهی" است که در آن،

- فقر فقیران و ثروت ثروتمندان، از مصلحت خداوندگاری نشأت می‌گیرد. به همین اعتبار نیز هست که این همه بخور و ببر، و این همه تالان و تاراج و بهره‌کشی،

شرعی و شرعا" واجب الاحترام تلقی می‌گردد. اینجاست که هر گونه دگر اندیشی و بیان هرگونه ایده‌آل اصلاحگرانه برای تغییر و بهبودی امور و حتی خواب‌ها و رؤیاهای معصوم انسانها در مورد بر چیده شدن بساط فقر و فاقه، فکر و رؤیای شیطانی قلمداد شده، شامل استغفار و توبه، و مستوجب کیفر به حساب می‌آیند.

کارل مانهایم (Karl Mannheim) در کتاب "ایدئولوژی و آرمانشهر" (Ideology and Utopia, 1936) اتوپیا را در وصف باورهای طبقات زیردست، به ویژه معتقدات آنان در مواردی که فروپاشی موعود نظم مستقر را بشارت می‌دهد، به کار می‌برد.^۸ می‌بینیم که اگر شرایط ذهنی حاکم بر ایران را از زاویه ایده‌آل‌های اجتماعی محرومان جامعه بنگریم، خواهیم دید که مدت‌هاست تحت لوای سانسور مذهبی اسلام شریعت‌خواه نابرابر طلب، حرکات ضد اتوپیائی علیه محرومین جامعه ایران سازمان داده می‌شود. مدت‌هاست که بر سر هر منبر و موعظه بر طبل این تعلیمات دینی که گویا - فقر و دارائی از آن خداست و وظیفه فقیران، محرومان و ستمکشان تبعیت از این اراده و تصمیم خداست -

کوبیده میشود.

هدف، ایجاد نابوری به بهبودی، و ناامیدی از مبارزه برای آزادی و برابری است. هدف، برقراری تسلط یک ذهنیت جبری شرعی، برای تحمیق مردم است. هدف، چنان تحمیق عمیقی است که مردم حتماً برای جبران ذهنی فشارهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود هم شده به فکر ساختن ایده‌آل‌های ذهنی و اتوپیائی نیفتند. اینان و سایر جریانات تسلط‌خواه و جیره خوار همه بر آنند تا کلمات و مفاهیم به اصطلاح "تحریک کننده"،

- همچون "آزادی و عدالت" یا "برابری برادرانه" -

را از جریان کاربرد اجتماعی خارج سازند، و مردم را وادارند تا حتماً از دیدن خواب و رؤیای برابری و عدالت اجتماعی،

- آنچه که مطابق شرع نابرابر طلب، "شیطانی و قابل مجازات" است -

پرهیز کنند.

بدین ترتیب، سرکوبگران "انقلاب اتوپیائی" برای سازمان دادن قرنطینه‌های ذهنی،

۸ فرهنگ جامعه‌شناسی، پیشین.

از نامیدی حاصل از "اتوپیا‌های فروپاشیده" و "انقلابات اتوپیائی" بهره مند میشوند تا در باور مردم حک کنند که تحقق ایده‌آل‌های دیرینه بشر جهت یک زندگی بهتر و عادلانه‌تر، هم ناممکن، و هم علیه نظم خلقت و خواست خالق است. این شیوه‌های فکری و فلسفی تخدیرکننده، در همسویی با تعالیم ضداتوپیائی‌یی که انواع "گذشته‌گرایان"، "بنیادگرایان"، "فرهنگ‌گرایان" و "تاریخ‌گرایان" تسلیم‌شده در داخل و خارج کشور به راه انداخته‌اند، می‌کوشند تا نظم وحشی اسلامی-ایرانی حاکم را، طبیعی‌ی جامعه و فرهنگ و مردم ایران نشان دهند و هر نظم دیگر را - نه فقط غیراسلامی، غیرشرعی، و همچون کفر و طغیان علیه خدای خالق- بلکه مغایر و مخالف سرشت اجتماعی، تاریخی و فرهنگی ایرانیان نشان دهند. آنان در حقیقت برآنند تا با استفاده از این فرصت شکست و فروپاشی اتوپیا‌های تاریخی، پایان تاریخ تحولات اجتماعی در ایران را اعلام کنند.

با این وجود و بی توجه به همه ریزنی‌ها و فارغ از همه ادعاهائی که بر آنند تا زمان و مکان را،

- آنهم درست در ساعت و مکان معین تسلط جمهوری اسلامی ایران- ثابت و بدون حرکت نشان دهند، همه دست‌آوردهای علمی در همه مکاتب علمی تأکید می‌کنند که:

- "زمین می‌چرخد".

- "زمین کماکان می‌چرخد!"

زمین می‌چرخد! و فکر و آرزوی ساختن جامعه متعالی و اتوپیای ایده‌آلی، مثل سرتاسر تاریخ، با انسان تحت ستم ایرانی زاده شده، و همراه وی نقش‌های اجتماعی و سیاسی ایفا می‌کنند. این آرزوها، طبق قانونمندی‌های تاریخی، امروز هم همچون پیش شرط ایدئولوژی‌های برابرطلب اجتماعی فردا و فرداها، - در خواب و بیداری، و در ذهنیت‌های فرد فرد جامعه شکل می‌گیرند تا روزی دیگر، در فرصت‌های تاریخی آینده و آیندگان-

به صورت ذهنیت جمعی و عمومی "آزادی و عدالت" و "برابری برادرانه" در صحنه مبارزات اجتماعی مردم، ظاهر مادی به خود بگیرند. چنین است که اتوپیا و ذهنیت فردی و اجتماعی مربوط بدان، فرزند با نبوغ، کنجکاو و جستجوگر انسان را، برای پیشرفت در جاده ابدی تکامل و تحول، (و به سوی فرداهائی که لاجرم متفاوت خواهند بود)،

راه می‌نماید. این روند و پروسه‌ای که

با تبدیل فکر فردی به ذهنیت، باور و ایدئولوژی جمعی آغاز شده و،

با تبدیل آنها به حرکتها و جنبش های اجتماعی ادامه می یابد،
به "قانونمندی جبر تاریخی تکامل جامعه بشری" مفهوم می بخشد. و در همان حال،
از وجود یک جریان در حال تکامل و "جبریتی تاریخی" برای تغییر و تحول در
جوامع یخزده خبر میدهد.